

چرا این شماره به انقلاب اکتبر اختصاص دارد؟

م. آگاه

ای. اچ. کار، مورخ برجسته و غیر مارکسیست، که شهرتش را مرهون اثر عظیم چهارده جلدی تاریخ روسیه شوروی است، کمی قبل از مرگش در مصاحبه ای می گوید:

« این روزها بیگر ضرورتی ندارد که ما وقت خود را وقف توضیح پیامد های منفی انقلاب [اکتبر] کنیم. سال های مدیدی است خصوصاً این اواخر، که بر نم انقلاب اکتبر کتاب های بیشماری انتشار یافته و در این مسابقه همگانی روزنامه ها و رادیو و تلویزیون ها هم گوی سبقت را از یکدیگر می ربایند.

امروزه بیگر خطر این نیست که بر اشتباهات فراوان، بر صدمات و سختی های ناشی از آن، و بر جنایات بی شماری که به نامش مرتکب شدند سرپوش نهیم و آن ها را اخفا سازیم. خطر بر این است که دچار این وسوسه شویم که اصولاً کل انقلاب را به دست فراموشی سپاریم، دست آوردهای عظیم اولیه اش را نادیده بگیریم و با سکوت از کنارشان عبور کنیم... »

انگیزه ای. اچ. کار در انجام این مصاحبه از سرگیری جنگ سرد ایدئولوژیک از سوی غرب بود. و آن هم دقیقاً به خاطر واهمه اش از به روطه فراموشی افتادن انقلاب اکتبر به طور اخص، و اصولاً کل مفهوم انقلاب اجتماعی به طور عام.

اگر چنین ارزیابی ای از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۸۲ درست بود، که به باور ما درست بود، امروزه با فروپاشی نهایی اسفالینیزم اهمیت این مسأله برای

مارکسیست ها دو چندان بیشتر می شود.

هر تلاش جدی در جهت توضیح و شناخت انقلاب اکتبر – این تنها تجربه يك انقلاب کارگری – و انحطاط بعدی اش لزوماً باید با اهدافی که این انقلاب برای تحقق شان رخ داد، آغاز شود. تأثیرات پیروزی انقلاب اکتبر در همان روزهای نخستین مرزهای ملی را در نوردید و هواداران ایده های سوسیالیستی را يك شبه چندین برابر کرد. این عقاید که تا آن زمان عمدتاً در بین بخش کوچکی از روشن فکران جوامع پیش رفته هوادار داشت به عقاید کل زحمت کشان جهان تبدیل شد. برای اولین بار در تاریخ به نظر می رسد که آرمان سوسیالیزم امکان تحقق داشته باشد، هر چند در اولین مرحله اش. امپراطوری های قدر قدرت به خطر افتادند، سرمایه به لرزه در آمد. سقوط پتروگراد پدیده جهان شمولی شد و به ناگهان به آن شبی که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست از آن سخن گفته بودند جان بخشید.

این اولین انقلاب در تاریخ نبود. سرتاسر تاریخ آکنده از انقلابات بود، خصوصاً سده نوزدهم. اما تفاوت عمده این انقلاب با سایر انقلابات در این بود که در کلیه انقلابات تا آن زمانی نیروهای اجتماعی که مسئولیت آن ها را بر عهده داشتند به واقع عوامل نا آگاه پیش رفت تاریخ بودند. کرامول خود را مجری الهامات غیبی و قدرت های غیر زمینی می دانست. رویسپهر به نام « اصول مجرد » عمل می کرد. اما، انقلاب اکتبر از تبار دیگری بود. انقلاب اکتبر را آن طبقه اجتماعی و به رهبری آن حزبی به پیروزی رسانید که مسلح به دیدگاه خاصی از تاریخ بود. آنان مسلح به دیدگاه های ماتریالیستی از تاریخ، به مثابه عناصر آگاه يك طبقه اجتماعی عمل می کردند.

از همان زمان انقلاب اکتبر مباحثات بسیار حادی در مورد پیامد های این رویداد مهم در بین مارکسیست ها در گرفت. به طور کلی سه نظریه جدی در این

مورد شکل گرفتند. قدیمی ترین آن ها نظریه منشویک ها بود که تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک را يك ماجراجویی تاریخی ارزیابی می کردند. به باور آن ها روسیه آن ایام شرایط مادی لازم برای انقلاب سوسیالیستی را نداشت و ناچاراً می بایست مرحله بورژوازی را پشت سر می گذاشت تا با رشد دادن سرمایه داری بعد ها شرایط برای انقلاب سوسیالیستی آماده گردد. بعدها اتویاتر، مارکسیست اتریشی، نظریه منشویک ها را تکمیل کرد و در جزوه ای تحت عنوان « بلشویزم یا سوسیال دموکراسی » (۱۹۲۰) مدعی می شود که حکومت بلشویک در نهایت روسیه را به سوی يك رژیم دموکراتیک سرمایه داری سوق خواهد داد. به باور او دولت شوروی از طریق يك انقلاب ارضی جامعه را به سمت يك دموکراسی بورژوائی تکامل می داد. او به بلشویک ها توصیه می کرد که تضاد موجود ما بین زیر بنای اقتصادی (سرمایه داری) و ساختار دولتی (غیر سرمایه داری) را به نفع انتقال به سوی يك جمهوری بورژوائی حل کنند. این دیدگاه در واقع مبین جبر گرایی اقتصادی بود که به شدت به استقلال سیاست از اقتصاد کم بها می داد.

بردیگا، پایه گذار حزب کمونیست ایتالیا هم پس از گسستش از مسکو در سال ۱۹۲۲ دیدگاه مشابهی را پروراند. وی در تحلیل هایش تعابیر و تصاویر بسیار ارزنده ای از آن چه که يك جامعه سوسیالیستی باید باشد ارائه می دهد. از دید وی از آن جایی که جامعه روسیه بعد از انقلاب کمترین شباهتی با تصاویر او از جامعه سوسیالیستی نداشت غیر پرولتری بودن انقلاب اکتبر را استنتاج می کند. بردیگا نمی فهمد که از زمان پیروزی يك انقلاب کارگری تا برقراری يك جامعه سوسیالیستی يك دوران طولانی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم می تواند وجود داشته باشد، خصوصاً اگر انقلاب در يك کشور عقب افتاده ای چون روسیه آن دوران روی دهد. نه بائر و نه بردیگا هیچ کدام تلاشی در جهت طبقه بندی شوروی به مثابه جامعه ای که نه سرمایه داری باشد و نه سوسیالیستی از خود به عمل نیاوردند.

پس از جنگ جهانی دوم يك سلسله كوشش های جدیدی در این رابطه صورت گرفت. یکی از قدیمی ترین این كوشش ها از جانب تونی کلیف به عمل آمد. از نظر وی جامعه شوروی معرف يك « سرمایه داری دولتی » بود که تفاوت کیفی با جوامع سرمایه داری غربی نداشت. اما به هر حال برای کلیف عملکرد سرمایه در شوروی به هیچ وجه یکسان با عملکردش در جوامع غربی نبود. از این رو مواضع اش بیشتر به مواضع هواداران نظریه « وجه تولید نوین »، نه سرمایه داری و نه سوسیالیستی، بیشتر شباهت داشت تا سرمایه داری دولتی مورد نظر لنین.

گروه دوم نظریات در باره جامعه روسیه استالینیستی معتقد بودند که در این جامعه يك الیگارشسی جدیدی بوجود آمده بود که در مقایسه با سرمایه داری عقب مانده تر بود. مشهور ترین این نظریات توسط جیمز برنام و ماکس شاکتمن تحت عنوان « جامعه مدیریتی » و یا « کلکتیویتیزم بوروکراتیک » ارائه شدند. در طی دوران جنگ سرد (۱۹۶۸ - ۱۹۴۸) این نظریات به حربه تئوریک راست ترین جناح سرمایه داری جهانی تبدیل شدند. میلوان جیلاس هم پس از گسستش از تیتو نظریه مشابهی را پروراند و کتابش به نام « طبقه جدید » یکی از پرفروش ترین کتاب های دوران جنگ سرد شد. در ایران هم بخش انشعابی از حزب توده، به رهبری خلیل ملکی تا حدودی تحت تأثیر این نظریات قرار داشت. تقریباً کلیه نظریه پردازان نظریه « طبقه جدید » در شوروی به توجیه گران نظام امپریالیستی جهان تبدیل شدند. هر چند بودند باره ای از هواداران نشان که به آرمان انقلاب و سوسیالیزم وفادار باقی ماندند ولیکن تجربه عملی انقلابی شان بارها و بارها با نظریاتشان در تناقض قرار گرفت.

اما، مکتب نظری دیگری هم بود که نظریاتش در تقابل با دو گروه بالا قرار داشت. نقطه نظرات تروتسکی در مورد انقلاب اکتبر و انحطاط بعدی آن که از همان اوایل دهه ۱۹۲۰ شکل گرفته بود و او را به نبردی بی امان علیه بوروکراسی در حال

رشد رهنمون شد، برای اولین بار به طور جامع در کتاب «انقلابی که بدان خیانت شد» بیان شده است. وی روسیه بعد از انقلاب را به مثابه جامعه در حال گذار با مناسبات تولیدی خاصی که مشخصه اش عبارت بود از تضاد میان مالکیت دولتی بر ابزار تولید و موازین بورژوازی حیطة توزیع، توضیح می دهد. این دیدگاه بعد ها توسط جنبش تروتسکیستی و عمدتاً ارنست مندل بسط و تکامل یافت.

هر چند که این روزها دیگر مراجعه به انقلاب اکتبر، این مهم ترین رویداد تاریخ معاصر «مد روز» نیست، چرا که نه تنها در چارچوب مباحث «پسا مارکسیزم» و یا «پسا مدرنیسم» قرار نمی گیرد، که اصولاً بوی بد «انقلاب» را هم می پراکند. اما شناخت این پدیده مهم و انحطاط بعدی آن نه تنها برای کسانی که هنوز برای آرمان سوسیالیزم مبارزه می کنند، بل که حتی برای کسانی که در صدد شناخت تاریخ معاصرند هم ضروری است و اجتناب ناپذیر.

بین پیروزی انقلاب در اکتبر ۱۹۱۷ و غصب قدرت توسط بوروکراسی ضد انقلابی به رهبری استالین در اواخر دهه ۱۹۲۰ بیش از ده سال فاصله نبود. این دو رویداد، اما، در دو شرایط کاملاً متفاوت و با دو روش کاملاً متفاوتی رخ دادند. هر برخورد تاریخی و سیاسی جدی به انقلاب اکتبر و ظهور استالینیسم از بطن آن درگروی چگونگی پاسخ به دو پرسش مهم است. نخست آن که بین این دو رویداد چه ارتباطی وجود داشت؟ دوم آن که از بطن انقلاب آیا بدیل دیگری به غیر از استالینیسم می توانست بوجود آید؟

برای آن کسانی که از برابر اولین انقلاب پیروزمند کارگری رمیده و مرعوب تبلیغات طبقات دیگر شدند استالینیسم «ثباتی» بود بر مضرات و فجایای انقلاب به طور اعم و لنین و بلشویزم به طور اخص. و برای آن کسانی که از نظام استالینیستی دفاع می کردند انقلاب اکتبر اسلحه ای بود که به وسیله آن و به بهانه و به نام «دولت کارگری» کلیه جنایات و خیانات آن را توجیه کرده، غسل تعمید داده

و ابدی سازند. پیچیدگی مسأله چنان ابعادی به خود گرفت که حتی بسیاری از سوسیالیست های اصولی آرمان خود را رها کردند. بسیاری حتی بدان باور بودند که یا باید از استالینیزم حمایت کرد و اصولاً فاتحه انقلاب سوسیالیستی را برای همیشه خواند.

فروپاشی رژیم های استالینیستی حتی در میان بسیاری از مارکسیست های ضد استالینیست که به استقبال این فروپاشی رفتند هم سردرگمی های بسیاری ایجاد کرد. انقلاب اکتبر پاشنه آشیل تمامی این مجادلات اخیر است و پرسش های بسیاری را دوباره مطرح کرده است. چرا انقلاب اکتبر به انحطاط کشانیده شد؟ در روند این انحطاط سهم حزب بلشویک چه بود؟ آیا حزب بلشویک يك حزب يك دست بود؟ چكا چه بود؟ ماجرای کرونشقات از چه قراری بود؟ آیا استالینیزم ادامه لنینیزم نبود؟ آیا انحطاط انقلاب اکتبر اصولاً اجتناب ناپذیر بود؟ آیا دوران انقلابات به سر آمده است و به گذشته بشریت تعلق دارد؟

از سوی دیگر بررسی انقلاب اکتبر چیزی به مراتب بیش از يك کنکاش تاریخی است. برای جنبش کمونیستی این انقلاب گره کوری است در پیاده کردن يك طرح سوسیالیستی. سنگ محکی است برای تمیز گرایشات انقلابی از اصلاح طلب. امروزه پس از فروپاشی استالینیزم آیا سرمایه داری تنها بدیل در برابر طبقه کارگر است؟ برای کسانی که استالینیزم را فرزند خلف انقلاب اکتبر می بندارند، پاسخ «آری» است. اما برای آن کسانی که در سرمایه داری آن هم در بهترین حالات جز صف طولانی میلیون ها بیکار، بی مسکن در کشورهای ثروتمند و قحطی، فقر، کشتارهای میلیونی و جنگ در کشور های عقب افتاده را می بینند پاسخ «نه» است.

بدین ترتیب، در هشتادمین سالگرد انقلاب اکتبر، ما اولین شماره «در دفاع از مارکسیزم» را به این رویداد مهم قرن معاصر اختصاص می دهیم.